

تحلیل بین‌المللی و تحلیل جهانی، رؤس چالش‌های نظری

بهروز علیشیری

چکیده: دسته‌بندی دیدگاه‌ها و نگرش‌های موجود، به ویژه در روابط بین‌الملل، به منظور درک صحیح و استفاده مطلوب کاربردی از آنها، پیش شرط هر مطالعه و تحلیل عالمانه از پدیده‌های عینی و مفهومی است. استناد به چهارچوب نظری مناسب تحلیل به عنوان مطلع مطالعات علمی، نقطه شروع دغدغه‌هایی بوده است، که حجم انبوهی از ادبیات موضوع را به خود اختصاص داده است. نکته حایز اهمیت آن‌که حجم قابل توجهی از مطالعات و تحلیل‌هایی که در جامعه ما با هدف تبیین رویدادها و متغیرهای بین‌المللی صورت گرفته‌اند، یا در حد توصیف باقی مانده‌اند و یا آن‌که با برداشت‌های منشوش از نظریات متعارض، تصویری منشوش ارائه کرده‌اند. متأسفانه دامنه برخی از پروژهای معظم راهبردی جامعه هم از این نقیصه مصون نمانده است و مهم‌تر آن‌که پایبندی بر چنین سیاقی نه تنها مورد بی‌مهری است بلکه حمل بر خطا هم می‌شود. مقاله حاضر تلاش می‌کند که عمده‌ترین نگرش‌های موجود و اختلافات میان آنها را در چهارچوب رهیافت نظام‌مند نشان دهد. نگرش نظام‌مند در روابط بین‌الملل در دو سطح تحلیل کلان، بین‌المللی و جهانی از یکدیگر قابل تمییز هستند و در میان هر یک از سطوح تحلیلی مذکور، تنوعات فرعی فراوانی می‌توان یافت که غمض عین آنها در مطالعات علمی، کاستی‌های فراوانی را در تحلیل پدید خواهد آورد.

امروزه مفهوم نظام (system)، در رشته‌های متفاوت علوم انسانی به ویژه در

جامعه‌شناسی و روابط بین‌الملل بسیار رایج و دارای کاربردهای زیادی است. تعریف نظام به اعتبار مفهوم آن سهل‌الوصول‌تر از تعابیری است که صاحب‌نظران مختلف بر آن جاری می‌سازند و از نقطه نظر مفهومی که تا حدود زیادی مبین اجماع در برداشت آرای مختلف در این خصوص است.

هر نگرش نظام‌مندی با مفروضه‌هایی همراه است. هر نظام شامل مجموعه‌ای است که متغیرهای مختلفی را در خود لحاظ کرده است و هر یک از متغیرها در کنش متقابل (Interaction) دایمی با یکدیگر هستند. در این نقطه نگرش، برداشت نظام‌مند، چهارچوب نظری شخصی را برای تدوین داده‌های مرتبط به پدیده‌های اجتماعی عرضه می‌کند که ضمن تحلیل مناسب و منطقی وضعیت موجود با محاسبه هزینه‌های زیست هر عنصر در کل نظام به پیش بینی وضعیت آینده و کاهش مخاطرات زیست در نظام همت می‌گمارد.

در تفکر نظام‌مند مفهوم کلیت (wholeness) محوری است. کل یک مجموعه متمایز از اجزا است و در عین حال با مفهوم ارتباط میان اجزای یک نظام متقارن است. تمامیت ارتباط‌های یک نظام در مفهوم کلی ساخت (structure) متبلور می‌شود که تحت تأثیر و جاذبه ارتباط سلسله‌مراتبی و کنترلی قرار دارد. بر آن پایه سطوح مختلف نظام از لحاظ عملکرد تحول و توسعه باهم متلازم و هم پیوند هستند و در عین حال هدفمند عمل می‌کنند. مفهوم کنترل تحت تأثیر نظریه سبیرنتیک (cybernetics) بود که توسط نوربرت وینر (Norbert Wiener) مطرح شد. در این رهیافت، اطلاعات همان نقشی را دارند که ماده و انرژی در نظام‌های مکانیکی حایز آن بودند.

بوگدانوف (Bogdanov) با تأکید بر نظام و کلیت، اشکال متفاوت کلیت را به سه طریق عرضه می‌دارد: (۱) کلیت‌های منظمی که بیش از مجموع عناصر است؛ (۲) کلیت‌های نامنظمی که کمتر از مجموع عناصر است؛ و (۳) کلیت‌های خنثی که درست مساوی عناصر است.

یان کریستین اسموت (Jan Christian Smut) در برداشت کل‌گرایی (holism) خویش اذعان می‌دارد که سنتز، این‌گونه عناصر را تعیین می‌کند و بر آنها اثر می‌گذارد و در نتیجه آنها در جهت کل عمل کنند و بنابراین کل و اجزای آن متقابلاً یکدیگر را تعیین می‌کنند و بر هم اثر می‌گذارند و کم و بیش به نظر می‌رسد که صفات فردیشان در هم می‌آمیزد. کل در اجزا و اجزا در کل موجودیت می‌یابند و این سنتز کل و جز در شخصیت کل گرایانه رفتار اجزا و نیز در وجود

کل بازتاب می‌یابد. پس روند تکامل از مکانیکی به سوی تکاملی کلیتی است.^(۱)

رابرت لیبر (Robert Licher) نظریه عمومی نظام‌ها (general systems theory) را شامل یک سلسله متحدالشکل از مفاهیم، فرضیه‌ها و قضایایی می‌داند که حداقل در سطح نظر، در مورد کل طیف جامعه بشری قابلیت کاربرد دارد. این برداشت با تحلیل سیستمی (system analysis) که به مثابه یک ابزار روشی و برای سازمان دهی داده‌ها به کار می‌رود متفاوت است.^(۲)

برداشت‌های موجود مبنی بر رهیافت سیستمیک شامل مرزبندی‌های متفاوت بر پایه رویکردهای نظری و روشی هستند. این تفاوت‌ها که گاه موجب بروز اختلاف در نقطه شروع و فرجام مراحل متحد و یک پژوهش عالمانه می‌شوند، عمدتاً مورد اغماض قرار می‌گیرند.

نخستین شکل این مرزبندی‌ها به کانون‌های تحلیل متفاوت تحلیلی و سطح تحلیل بازمی‌گردند. در این رهیافت، مجادلات عمدتاً حول تعیین متفاوت و تعامل فی‌مابین حوزه‌های عمل‌کننده یک نظام باز می‌گردد. اما صرف‌نظر از اختلافات و تعارضاتی که در گزینش یا اولویت بندی موضوعی فی‌مابین صاحب‌نظران نگرش سیستمیک وجود دارد، تلاش به منظور یافتن الگوهای تعاملی معینی که بتوان با رجوع به آنها به تحلیل و پیش‌بینی واقعیت پرداخت نقطه اشتراک آنها محسوب می‌شود.

منشأ پیدایش این الگوهای تعاملی خود تابعی از مبانی نگرشی و بینشی دستگاه نظری است و در عین حال بازتابی از اولویت بندی در واحد تحلیلی پژوهش محسوب می‌شود. این الگوها عمدتاً از بسط و امتداد مدل‌هایی از عملکرد نظام بین‌الملل استخراج می‌شوند. برای نمونه، الگو در تعاملی ناشی از مدل‌های دو یا چند قطبی تجلی برداشت‌های این نگرش است. این الگوها گاه از تحلیل فرایندهایی پدید می‌آیند که نتیجه نوع و شکل تعامل میان واحدهای ملی یا خرده نظام‌های داخلی و واحدهای بین‌المللی اعم از نظام‌ها، دولت‌ها و یا خرده نظام‌های بین‌المللی هستند.^(۳)

رهیافت‌های مذکور در تبیین الگوهای تعاملی به ترسیم نقطه شروع دومین شکل کلان مرزبندی‌های موجود در نگرش سیستمیک ختم می‌شود. بر این سیاق، نظام جهانی براساس تعیین خودمختاری و درجه آزادی واحدهای تشکیل دهنده آن از سطوح تبیینی متفاوتی سود می‌جوید. وجود و لزوم روابط متقابل و متعامل میان واحدهایی که از آزادی عمل بالنسبه

خودمختاری سود می‌برند و قابل جداسازی از یکدیگر هستند، تأکید بر سطح بین‌المللی تحلیل است و از سطح تحلیل جهانی جدا است. در سطح جهانی تحلیل، نظام یک کل واحد (single holistic) است که به صورت یکپارچه و تام (totality) نگریده می‌شود و اجزای آن قابل جداسازی از هم نیستند.

به زعم صاحب‌نظرانی که بر سطح بین‌المللی تحلیل تأکید می‌ورزند، یک سلسله وقایع ژئوپلیتیکی و اقتصادی در دهه ۱۹۷۵ که از آن تحت عنوان کلی پیچیدگی روابط متعدد کشمکش (conflict) و همکاری (cooperation) یاد می‌شود، منجر به بروز نظریات مبتنی بر دیدگاه ساختاری شد، که رهیافت نظری وابستگی متقابل از آن جمله است. آمریکا در زمینه‌های نظامی و سیاسی تفوق خود را از دست می‌دهد. شکست آمریکا در ویتنام، قضیه واترگیت، قرار گرفتن جهان سوم در حلقه زنجیر اردوگاه سوسیالیستی (افغانستان، آنگولا، یمن جنوبی) و شکست عملیات آزادسازی گروگان‌های آمریکایی در ایران نمونه عینی این افول بود. در مقابل شوروی که در سال‌های دهه ۱۹۵۰ قدرتی منطقه‌ای بود، به قدرتی جهانی تبدیل شد. بین سال‌های ۱۹۴۵ و ۱۹۶۳ مجموعه امپراتوری‌های اروپایی که در قرن پانزدهم و هفدهم ایجاد شده و تداوم یافته بودند، از میان رفتند. از طرف دیگر، خطر بروز جنگ هسته‌ای بین ابرقدرت‌ها، تحولات انقلابی در ارتباطات، حجم عظیم مبادلات اقتصادی، سیاسی شدن مسایل اقتصادی و اهمیت فزاینده آلودگی‌های زیست محیطی از جمله آن موارد است.

این وقایع منجر به بروز نظریات جدیدی شد که می‌کوشیدند آسیب‌پذیری دولت‌ها و جوامع را در برابر حوادث و جریاناتی که در قلمرو دیگر کشورها رخ می‌دهد، کاهش دهند و تأثیر آن را در روابط بین‌الملل نشان دهند. از جمله این صاحب‌نظران می‌توان از رابرت کوهن (Robert Keohane)، جوزف نای (Joseph Nye)، جیمز روزنا (James Rosenau)، فرد برگستن (Fred Bergston)، ریچارد کوپر (Richard Cooper)، اد مورس (Ed Morse)، ریمون ورنون (Raymond Vernon) و فیلیپ جساپ (Phillip Jessup) و ... نام برد.^(۴)

به زعم روزنا، تحولات جدید به ویژه در اواخر نیمه دوم قرن بیستم مبتنی بر تعامل مستمر و روان فی مابین همه عناصری است که وی آن را «وابستگی متقابل زنجیره‌وار» می‌نامد. این فرایند که عمدتاً تحت تأثیر بروز انقلاب اطلاعات و ارتباطات و دستاوردهای عظیم فن‌آوری به همراه تعاملات پیچیده اقتصادی قرار داشته است، موجب بروز کاهش مشروعیت و اقتدار دولت شده است. از نظر روزنا، این الگوهای تعاملی، شکل نوینی از قواعد بازی را پدید

آورده است که بستر عمل سیاست‌گذاران است.^(۵) بدین ترتیب ورود به مسایل ساختاری در نظریات روابط بین‌الملل و تبیین پدیده‌های سیاسی بر پایه رهیافت سیستمیک، با هدف فهم بهتر و دقیق‌تر روابط میان دولت‌ها صورت می‌گیرد، و در چنین شرایطی رهیافت سیستمیک صرفاً تا حد کارکرد تحلیلی عناصر و پدیده‌هایی که دارای پیچیدگی فزون‌تر از سطح نگرش و رهیافت‌های واقع‌گرایی یا برداشت رفتارگرایانه است، تنزل پیدا می‌کند. شاید اتفاقی هم نباشد که دیدگاه‌های کلاسیک غالب بر نظریات روابط بین‌الملل به تدریج در پایان دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ در توضیح و تعمیم وقایع جدیدی که اولاً ذوابعاد بودند و ثانیاً نقش تعیین‌کننده عوامل بین‌المللی بر آنها، اگر از سطوح کنترل و مدیریت دولت ملی فراتر نمی‌رفت، دست کم هم شأن آنها جلوه می‌کرد، به چالش کشیده می‌شد.

چارلز مک کللند (Charles McClelland) در تعبیر خود از نظریه نظام‌ها از این حد فراتر نمی‌رود. وی خاطر نشان می‌سازد کلید این رویکرد آن است که نخست انواع مختلف پدیده‌ها را بر حسب روابط عملی میان اجزای آنها مد نظر قرار دهیم و سپس براساس تعیین مناسب‌ترین جزء مسأله، نظام‌ها را توصیف کنیم. دیگر اجزای مهم نظریه عمومی نظام‌ها نیز عبارتند از: گذشتن از کنار بسیاری از پیچیدگی‌ها به منظور تحقیق در روابط میان درون‌دادها و برون‌دادها، حرکت اصولی و منظم به سطوح مختلف تحلیل از طریق تصدیق پیوند خرده نظام‌ها با نظام‌ها، هشیار بودن در مورد «پدیده‌های مرزی» (boundary phenomena) و دامنه عملیات عادی خرده نظام‌ها و نظام‌ها، و مد نظر داشتن «پارامترها» و «اختلافات بزرگ» در محیط نظام‌ها.^(۶)

برای کاپلان (Kaplan) نظام‌های بین‌المللی، نمونه‌های آرمانی (ideal type) هستند که در یک پیوستار مفهومی از مدل‌هایی با نظام سازمانی روان تا مدل‌هایی با نظام سازمانی خشک طبقه بندی می‌شوند. وی شش نظام ساختاری را براساس آزمون برخی از متغیرهای خاص از یکدیگر تمییز می‌دهد: نظام مبتنی بر حق و توی واحدهای آن (unite veto)، نظام مبتنی بر نظم سلسله مراتبی (hierarchical)، نظام بین‌المللی جهانی (universal-international system) نظام مبتنی بر توازن قدرت (balance of power)، نظام مبتنی بر دو قطب منعطف (loose bipolar) و نهایتاً نظام مبتنی بر دو قطب مستحکم (tight bipolar).^(۷)

برای کاپلان هر یک از نظام‌های مذکور شکل تشدید شده واقعیت بیرونی هستند که قبل از آنکه شامل دوره‌ای تاریخی خاص بشوند، دست‌افزار مفهومی و چهارچوب نظری ویژه‌ای را برای درک ویژگی‌های ساختاری هر نظام، تبیین رفتارهای سیاسی بازیگران و توانایی هر یک از

آنها برای تأثیرگذاری بر حرکات نظام و پی جویی منافع شخصی و ... فراهم می‌سازد.

از جمله محققان دیگری که با نگرش سطح تحلیل بین‌المللی به پدیده نظام‌ها در روابط بین‌المللی می‌نگرند، ریچارد روزکرانس (Richard Rosecrance) است. همه تلاش روزکرانس در تحلیل نظام‌های بین‌المللی به ارجاع به منابع داخلی رفتار بین‌المللی محدود می‌شود. نظام‌های بین‌المللی مورد اشاره روزکرانس با وجود یا عدم وجود ثبات در آنها به دودسته کلی تقسیم می‌شوند. نقش نخبگان سیاسی در بروز تعادل (equilibrium) و یا عدم تعادل نظام‌ها، اساسی است. او نه نظام بین‌المللی را در فاصله سال‌های ۱۷۴۰ تا ۱۹۶۰ از یکدیگر تمییز داده است: (۱) قرن هجدهم (۱۷۸۹-۱۷۴۰، ۲) امپراتوری انقلابی (۱۸۱۴-۱۷۸۹، ۳) اتفاق اروپا (۱۸۲۲-۱۸۱۴، ۴) اتفاق ابر (۱۸۴۸-۱۸۲۲، ۵) اتفاق بریادرفته (۱۸۷۱-۱۸۴۸، ۶) اتفاق بیسمارک (۱۸۹۰-۱۸۷۱، ۷) ملی‌گرایی امپریالیستی (۱۹۱۸-۱۸۹۰، ۸) نظامی‌گری توتالیتار (۱۹۴۵-۱۹۱۸، ۹) دوران بعد از جنگ ۱۹۶۰-۱۹۴۵. به زعم وی نظام‌های اول، سوم، چهارم، ششم و نهم از جمله نظام‌های با ثبات تلقی می‌شوند، چون میزان اختلال در این نظام‌ها در پایین‌ترین حد خود بوده است؛ و سایر نظام‌ها به دلیل ناخشنودی نخبگان از وضعیت موجود در زمره نظام‌های بی‌ثبات قرار دارند.^(۸)

نگرش‌های مبتنی بر رهیافت سیستمیک و ساختاری در روابط بین‌الملل به موازات آنچه در پهنه مطالعات جامعه‌شناسی به وقوع می‌پیوست، اعتراضی به نگرش‌های کلاسیک گذشته که اینک قادر به تبیین صحیح وقایع مختلف الاضلاع و پیچیده نیمه دوم قرن بیستم نبودند، محسوب می‌شود. نکته قابل توجه در رویکرد ارزشی این رهیافت‌های جدید، غلبه برداشت کارکردگرایانه و تا حدودی محافظه‌کارانه بر آنها بود. از سوی دیگر، در مسایل ساختاری در نظریات روابط بین‌الملل بهره‌گیری از روش سیستمیک به قصد فهم بهتر و دقیق‌تر روابط میان دولت‌ها و تا حدود زیادی حفظ وضع موجود صورت می‌گرفت. ساختارگرایی مهم‌ترین ادعایش این است که جوامع، نظام‌های درهم‌تنیده‌ای هستند که ساختارهای اجتماعی بسیار متنوعی را در دل خود جای داده‌اند. صورت‌های مختلف دولت، نظام اقتصادی و شبکه‌های حمل و نقل، انواع سازماندهی‌های پایدار در جوامع، فرایندهای تغییر و ... را می‌توان معلول اجزای خاص این نظام دانست. ساختار، خصیصه‌ای از نظام اجتماعی است که در طول مدتی طولانی پایدار می‌ماند و خواص ساختار، استقلال بسیار زیاد آن از اجزای آن است که در آن ساختار واجد نقشی (role) هستند، و در عین حال ساختار بر آزادی افراد درون آن قیودی می‌نهد.^(۹)

جهت‌گیری‌های مزبور به ویژه در مورد نگرش‌های ساختاری- کارکردی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ نمایان بود. جورج هواکو (George Huaco) ظهور و سقوط کارکردگرایی ساختاری را به جایگاه جامعه آمریکا در نظم جهانی پیوند داد. به زعم وی، زمانی که آمریکا بعد از سال ۱۹۴۵ چیرگی جهانی یافت، کارگردگرایی ساختاری از جایگاه مسلط آمریکا در جهان به دو شیوه پشتیبانی می‌کرد. نخست آن که این نظر ساختاری- کارکردی که هر الگویی پیامدهایی دارد که در نگهداشت و بقای نظام بزرگتر جهانی نقش دارند، چیزی جز تجلیل از ایالات متحده و تفوق جهانی آن نیست. دوم آن که تأکید کارکردی- ساختاری بر توازن (بهترین تغییر اجتماعی و عدم تغییر است)، با منابع ایالات متحده که در آن زمان ثروتمندترین و نیرومندترین امپراتوری جهان بود، به خوبی سازگار بود. افول چیرگی ایالات متحده در دهه ۱۹۷۰ و با از دست دادن جایگاه مسلط کارکردگرایی ساختاری همزمان شده بود.^(۱۰)

همان‌طور که خاطر نشان ساختیم، سطح جهانی تحلیل از سطح بین‌الملل تحلیل که بر روابط متقابل واحدهای قابل جداسازی تأکید می‌ورزد متفاوت است. سطح جهانی تحلیل، تأکید بر یک نظام کلی است که اجزای آن از یکدیگر قابل جدا سازی نیستند. همان‌طور که لوکاج (Lukacs) آورده است آنچه موجب تمایز قطعی میان افکار مارکسیستی و بورژوایی می‌شود اولویت‌ها در بررسی انگیزه‌های اقتصادی در تبیین تاریخی نیست، بلکه در نگاه متفاوت آنها از نقطه نظر تمامیت (totality) نهفته است.^(۱۱)

مهم‌ترین ویژگی نظام جهانی پویایی‌ها و ساختار اقتصادی و سیاسی آن است. این نظام از نقطه نظر اقتصادی به وسیله تقسیم کار نابرابر جغرافیایی فی مابین مرکز (core) به عنوان تولید کننده ثانوی کالاهای کارخانه‌ای و پیرامون (periphery)، تولید کننده اولیه مواد خام، تعیین می‌شود. این روابط قدرت هم شامل سلطه مرکز بر پیرامون است و هم شامل مبارزه‌ای است که به منظور تسلط یک واحد سیاسی بر سایرین در درون مرکز صورت می‌پذیرد.^(۱۲)

عمدتاً دو نگرش در تحلیل بروز زمینه‌ای تاریخی رهیافت نظام جهانی وجود دارد. رهیافت نخست بر شکست آرای مکتب نئومارکسیستی وابستگی (Dependency School) به ویژه در دهه ۱۹۷۰، در تحلیل عمل و ماهیت توسعه و توسعه نیافتگی، اشاره دارد. دسته دوم، عمده‌ترین تحولات ژئوپولیتیک به ویژه در اواسط دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ را عامل اصلی بروز این نظریه می‌دانند. اما همان‌طور که منطقی‌تر نظر می‌رسد، این دو رشته از وقایع که هم در سطح نظر و تبیین ماجرای توسعه در جهان طی طریق می‌کرد، و هم در سطح عمل، وقایع

سیاسی پیچیده دهه ۱۹۸۰، به طور متقارن در این میان نقش داشته‌اند.

بروز بحران در نظام سرمایه‌داری آمریکا، بروز جنگ ویتنام، بحران واترگیت، تحریم نفتی ۱۹۷۳، ترکیب رکود و تورم در سال ۱۹۷۵، افزایش حمایت‌گرایی (protectionism)، کسری بودجه دولتی آمریکا، بروز شکاف تجاری در دهه ۱۹۸۰ حرکت به سوی اتحاد سازی در نظام بین‌الدولی (interstate system)، وجود و بروز بحران میان دولت‌های سوسیالیستی و شکاف چین و شوروی، حرکت‌های سوسیالیستی به سوی سرمایه‌گذاری‌های مبتنی بر ایدئولوژی سرمایه‌داری، تلاش متفکران جهان سوم برای یافتن مدل مناسبی برای خود و نهایتاً رشد اقتصادی برخی از کشورهای آسیای شرقی و به طور کلی سقوط هژمونی (hegemony) ایالات متحده بر نظام جهانی از جمله آن موارد است. (۱۳)

به نظر می‌رسد تفاوت‌های موجود در تحلیل بین‌المللی از نظام و تحلیل جهانی از نظام در دو مقوله کلی شکل و نوع کلیت و جایگاه آن در معادلات نظری دیدگاه‌های مذکور و همچنین نقش و جایگاه تاریخ باز می‌گردد. دیدگاه اخیر، به ویژه در آرای والرستین (I. Wallerstein) با بهره‌گیری از مکتب آنال فرانسه و تحت تأثیر برودل (F. Braudel)؛ مفهوم تاریخ تمام عیار (total history) یا تاریخ جهانی را بسط داد. (۱۴) این دو مقوله در آرا برودل با تأکید وی بر این که هر مطالعه تاریخی را باید به کلیت نیروهای اجتماعی ربط داد، به شکل وثیقی به یکدیگر ربط می‌یابند. (۱۵)

والرستین با تفسیر خاص خود، نظام جهانی و تکامل آن را در اروپای قرن شانزدهم و هجدهم نشان داده است. وی معتقد است که سرمایه‌داری با تقسیم کار (division of labor) بین مناطق جهان از ابتدا به صورت اقتصاد جهانی (world-economy) بوده است. در میان دو منطقه مرکز و پیرامون، نیمه پیرامون (semi-periphery) قرار دارد و هر یک از مناطق سه گانه، تولید خاص خود، شیوه تاریخی کار خاص خود (برده (slaves)، سرواژ (serfs)، و کارگران مزدبگیر (wage workers) شیوه کنترل سیاسی و کارویژه‌های خاص خود را دارند. (۱۶)

بدین ترتیب برداشتی که نگرش نظام جهانی از نظام ارایه می‌دهد با اسلوب نگرش‌های بین‌المللی بسیار متفاوت است. نظام در منظر تحلیل جهانی خود، دارای نظم سلسله مراتبی است که تعیین جایگاه هر منطقه یا دولت-ملت (nation-state) تا حدود زیادی تابعی از مقتضیات نظام در هر مرحله از تکامل تاریخی خود است و پویایی‌های نظام در بستر تاریخی

خود تحت تأثیر کوشش‌هایی است که هر یک از دولت‌ها و یا مجموعه‌ای از آنها برای تغییر جایگاه خود در این نظم سلسله مراتبی به عمل می‌آورند.

شناخت پویایی‌های نظام جهانی در دو مقوله کلی امواج طولانی مدت (long wave) و جنگ و هژمونی (war and hegemony) صورت می‌پذیرد. این دو مقوله کلی به بحث حرکات منظم و با قاعده نظام تحت عنوان چرخه‌ها (cycles) باز می‌گردد. چرخه شامل یک فاصله زمانی است که در طی آن یک نتیجه با قاعده تکرار می‌شود. اگر این فاصله‌های زمانی مربوط به یک دوره مشخص باشد با رابطه دورانی (priedicity) مرتبط است، اما اگر فاصله زمانی متنوع و متغیر باشد به چرخه ارتباط می‌یابد. بدین ترتیب در نگرش جهانی از زمان، برداشتی که چرخه‌ها را براساس یک «دوره» تعریف می‌کنند، چرخه نسبت به زمان خارجی، نه به شکل مطلق، ثابت است. و برداشت دوم، چرخه‌ها را به مثابه نتایج مکرر می‌پندارد که به صورت چرخه‌های (سیکلی) در بستر زمان رخ می‌دهند. از آنجایی که در برداشت اخیر، تغییرات مکرر در برخی از پدیده‌ها در طی زمان رخ می‌دهند، پس به چرخه‌ها وابسته هستند.

یکی دیگر از چالش‌های (challenges) موجود، ارایه تعریف مناسب و روش‌مندی برای مطالعه چرخه‌های اجتماعی است. در علوم فیزیکی، فاصله زمانی که موجب بروز چرخه می‌شود، ثابت، پایا و دارای مقدارهای قابل اندازه‌گیری و تکرار پذیر هستند. البته در علوم اجتماعی عموماً در روابط بین‌الملل خصوصاً درازی یک مرحله می‌تواند متغیر و متفاوت باشد و به جای تأکید بر دوران‌های ثابت، بر نتایج رخدادهای منظم تأکید می‌شود.

در جهان فیزیکی، چرخه‌ها برای ساختمند کردن تبدیل جسم به نبرد در هر سطحی نقش محوری دارند، اما در همان سطح، مبین تغییر ثابت و غیر چرخه‌ای هستند. پرتوهای الکترومغناطیسی (electromagnetic radiation) یک تصویر اساسی از تبدیل جسم به نیرو در سطح جهان هستند که به همان اندازه که شامل اجزای چرخه‌ای - طبیعت موجی (wave nature) هستند شامل اجزای خطی (forward of linear component) یا ماهیت ذره‌ای (particle nature) نیز هستند.

دوران (Doran) در مورد چرخه تغییرات اجتماعی می‌نویسد: استمرار و تغییر تاریخی خودشان را به دو شکل ارایه می‌دهند: یکی تکرارهای چرخه‌های وقایع (cyclical repetition of events) که جلودای از نوآوری است، اما در حقیقت شباهت و یکپارچگی (uniformity)

پایه‌ای وقایع را نشان می‌دهند و دوم تکامل و پیشرفت طولانی مدت خطی (long-term linear) وقایع است که ضرورت فکر جدید و مجموعه‌ای از مسایل جدید را بیان می‌کند. نگرش چرخه‌ای تغییرات اجتماعی در مراحل رکود از رشد اجتماعی نیز دارای طرفدارانی است. برای مثال، ای.اچ. کار (E. H. Carr) رهیافت‌های چرخه‌ای را به عنوان «ویژگی ایدئولوژیک یک جامعه در حال سقوط» توصیف می‌کند. وان در زان (Van Der Zwan) معتقد است که «با وجود بحران، یک تمایل روانی در جستجوی واقعیت» وجود دارد. (۱۷)

چالش دیگری که در مباحث مربوط به چرخه‌های تغییر اجتماعی در میان آرای موجود به چشم می‌خورد، تفاوت میان آنها از نقطه نظر درازای هر چرخه است. در بحث از چرخه‌های طولانی مدت، بر دو شاخه عمده تأکید می‌شود: (۱) چرخه‌های اقتصادی با دوره تقریباً ۵۰ ساله، که تحت عنوان امواج طولانی مدت معرفی می‌شوند، (۲) چرخه‌های طولانی‌تر هژمونی و جنگ - هژمونی که به طور تقریبی ۱۵۰ ساله هستند.

امواج طولانی مدت به چرخه‌های کندراتیف (kondratieff cycles) معروف هستند و با مراحل متوالی گسترش (expansion) و رکود (stagnation) تعیین می‌شوند. دوره‌های این مراحل زمانی هم به لحاظ نظری و هم در برداشت عملی و عینی صاحب‌نظران آن یکسان نیستند. چرخه‌های هژمونیک عمدتاً به وسیله مجموعه‌ای مشخص از جنگ‌ها تعیین می‌شوند که به جنگ‌های هژمونیک (hegemonic war) معروفند و خود مبین پایان یک دوره طولانی نزول هژمونیک (hegemonic decline) و رقابت را نشان می‌دهند که به منزله ظهور یک قدرت مسلط جدید [هژمون] در نظام جهانی است. (۱۸)

اختلافات موجود در این خصوص با بحث در مورد علت و سازوکار پویایی‌های موجود در بحث مربوط به چرخه‌های اجتماعی اعم از امواج طولانی مدت و یا جنگ - هژمونی پیچیده‌تر می‌شود. گلدستین (Goldstein) با لحاظ همه تنوعات فرعی در آرای صاحب‌نظران یک مکتب نظریه‌های موجود در مورد علل پویایی‌های اجتماعی و پویش چرخه‌های اجتماعی را به چهار دسته کلی تقسیم می‌کند.

این چهار دسته از نظریه‌ها تحت عنوان (۱) نظریه سرمایه‌گذاری (capital investment theory) با تأکید بر تراکم و استهلاک سرمایه (capital depreciation) و با زمامداری کندراتیف؛ (۲) نظریه نوآوری (innovation theory) با تأکید بر پیدایش بخش‌های پیش رو

(leading sector) به زعامت شوپیتتر (Schumpeter)؛ (۳) نظریه بحران سرمایه‌داری (capitalist crisis theory) با تأکید بر روند نرخ نزولی سود و به پیشقراولی تروتسکی (Trotsky)؛ (۴) نظریه جنگ (the war theory) با تأکید بر بروز جنگ و کیفیت آن و به رهبری جان آکرمن (Johan Akerman) و برنستین (Bernstein) که برداشت‌هایی مرتبط با امواج طولانی مدت هستند، تقسیم بندی می‌شوند. (۱۹)

آرای موجود در خصوص جنگ و هژمونی در سه برداشت کلی: (۱) رهیافت واقع‌گرایی (realist approach) با رویکرد مکتب انتقال قدرت (Power transition School) و به سردمداری ارگانسکی (Organski)، (۲) رهیافت پژوهش صلح (Peace Research Approach) با رویکرد مکتب چرخه رهبری (Leadership cycle school) و به زعامت رایت (Wright)، مودلسکی (Modelski) و تامپسون (Thompson)؛ (۳) رهیافت مارکسیستی (Marxist Approaches) به زعامت والرسیتین و هاپکینز (Hopkins)، خلاصه می‌شود. (۲۰)

از سوی دیگر، براساس نوع نگرش صاحب‌نظران به جهان براساس چشم‌اندازهای نظری، رهیافت‌ها و اصول معرفت‌شناختی به سه دسته کلی تقسیم می‌شوند و هر یک از آنان به سنت‌های نظری خاص وابسته هستند. در تصویر ذیل اصول عمده این نگرش‌های متفاوت گزارش شده‌اند.

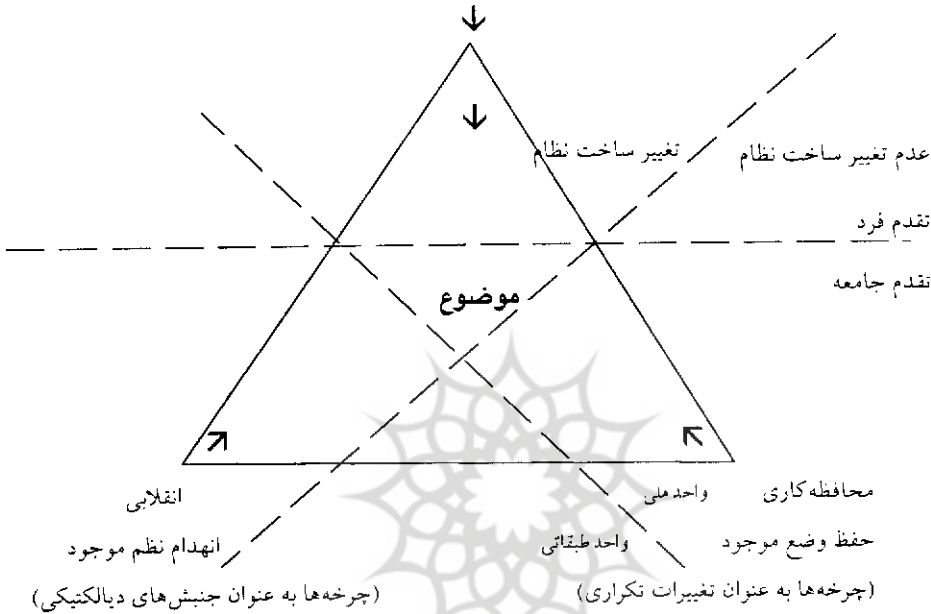
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

نمودار ۱ - چشم‌اندازهای نظری اصلی

لیبرال

تکامل نظم موجود

(چرخه‌ها به عنوان ماریپیچ‌های نوآوری)



براساس نگرش فوق، در رهیافت محافظه‌کارانه (conservative) بر حفظ نظم ایجاد شده تأکید می‌کند و بر چرخه‌ها به مثابه تکرار منظمی از آهنگ‌های مشابه در طی زمان می‌نگرد و به تغییر ناپذیری ساختار نظام اهتمام دارد. واحد تحلیل این رهیافت، ملت (جامعه) است.

رهیافت لیبرال بر تکامل وضع موجود از طریق نوآوری تأکید می‌ورزد و به چرخه‌ها به عنوان حرکات صعودی می‌نگرد و ساخت نظام را در حال تغییر می‌داند و به افراد بیش از جامعه در این فرآیند توجه می‌شود.

رهیافت انقلابی (revolutionary) برانهدام وضع موجود و تناقضات درونی آن تأکید می‌ورزد و بحران‌ها را ذاتی نظام می‌داند. چرخه‌ها به عنوان جنبش‌های دیالکتیکی هستند و خود، تناقضات داخلی نظام را منعکس می‌کنند. برای این رهیافت، طبقات اجتماعی بازیگران محوری در نظام هستند، در حالی که برای دو رهیافت فوق ملت عمده است. نکته قابل ذکر این که انقلابیون اقتصاد را تعیین‌کننده سیاست فرض می‌کنند، محافظه‌کاران سیاست را تعیین‌کننده

می‌دانند و لیبرال‌ها، به هر دو به عنوان پدیده‌های خود مختار (autonomous) می‌نگرند.^(۲۱)

نوع نگرش هر یک از رهیافت‌های فوق به ویژه در روابط بین‌الملل از اصولی کلی و مبانی انگارشی هر یک از آنها پیروی می‌کند. برداشت محافظه کارانه از روابط بین‌الملل سیاست جهانی را به عنوان نظام توازن قوا و مرکب از دولت‌های خودمختار می‌داند، برداشت لیبرال نظام را امری متکامل می‌داند که عناصر سیاسی و اقتصادی تا حد قابل توجهی مستقل از هم هستند، و نگرش انقلابی به تقسیم طبقاتی جهانی میان مرکز و پیرامون نظر دارد. همه دیدگاه‌هایی که تاکنون مورد اشاره قرار گرفت، از نقطه نظر مباحث روش شناسانه، حایز تقسیم‌بندی‌های خاصی هستند، که اهتمام بر آنها به تفصیل و پیچیدگی بحث خواهد افزود.

یادداشت‌ها

- 1 - M. Zeleny, *Cybernetics and General System: A Unitary of Science?* Cybernetics, 1979, vol. 8, pp.17-23

برای اطلاع بیشتر ر.ک:

L. von Bertalanffy, *General System Theory*, General system, 1956, 1, pp.187-188.

- 2 - Robert J. Lieber, *Theory and World Politics*, (Cambridge: Winthrop, 1972) pp. 121-127.

۳ - برای اطلاع بیشتر ر.ک:

James N. Rosenau, "Toward the Study of National-International Linkages", in James N. Rosenau, ed., *Linkage Politics*, (New York: The Free Press, 1969), and Raymond Tanter, "International System and Foreign Policy Approaches: Implications for Conflict modeling and Management," in Raymond Tanter and Richard A. Allman, eds., *Theory and Policy in International Relations*, (Princeton: Princeton University Press, 1972).

۴ - معصومه واعظ مهدوی، «تلاش برای تبیین نظام بین‌الملل: وابستگی متقابل یا وابستگی»، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۱۰، (تابستان ۱۳۷۵)، ص ص ۷۹-۷۷.

- 5 - James M. Resenau, "A Pre -Theory Revisited: World Politics in an Era of Cascading Interdependence", *International Studies Quarterly*, 28, 4, (September 1984), pp. 265-275.

۶ - جیمز دوئرتی و رابرت فالترگراف، *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۲)، جلد اول، ص ص ۲-۲۴۱.

۷ - برای اطلاع بیشتر در این خصوص ر.ک:

Morton A. Kaplan, "The System Approach to International Politics," in Morton A. Kaplan, ed., *New Approaches to International Relations*, (New York, St.

Martins, 1968) and Morton A. Kaplan, "The New Great Debate: Traditionalism vs. Science in International Relations", *World Politics*, xx (October 1967).

۸ - دوترتی و فالترگراف، پیشین، ص ۲۸۷ و برای اطلاع بیشتر ر.ک:

Richard N. Rosecrance, *Action and Reaction in World Politics*, (Boston: Little Brown, 1963).

۹ - دانیل لیتل، تبیین در علوم اجتماعی، درآمدی بر فلسفه علم الاجتماع، ترجمه عبدالکریم سروش، (تهران: صراط، ۱۳۷۲) ص ص ۱۷۱-۱۶۱.

۱۰ - جورج ریترز، نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۴) ص ۸۷.

11 - George Luckacs, "The Marxism of Rosa Luxemburg", *History and Class Consciousness*, (London: Merlin Press, 1968), p. 27.

12 - Albert Bergesen and Ronald Schoenberge, "Long Waves of Colonial Expansion and Contraction, 1415-1969," in Albert Bergesen, ed., *Studies of the Modern World-System* (New York: Academic Press, 1980), p. 124.

13 - Alvin Y. So, *Social Change and Development, Modernization, Dependency and World System Theories*, (Beverly Hills, CA: SAGE 1990), pp. 169-170.

۱۴ - برای اطلاع بیشتر ر.ک:

I. Wallerstein, "The Reception of Fernand Braudel in United States", Grant proposal submitted to NEH, 1988.

۱۵ - فرنان برودل، سرمایه‌داری و حیات مادی ۱۸۰۰-۱۶۰۰، ترجمه بهزاد باشی، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۲)، مقدمه بوسیله پرویز پیران، صفحات یازده تا چهل و سه.

16 - I. Wallerstein, *The Modern World-System: Capitalist Agriculture and the Origins of The European World Economy in the Sixteenth Century*, (New York: Academic Press, 1974), pp. 86-87.

17 - Joshua Goldstein, *Long Cycle, Prosperity and in Modern Age*, (Princeton, University Press, 1988), p. 6.

۱۸ - برای اطلاع بیشتر ر.ک:

Goldstein, *op.cit.*, pp. 21-99 and 281-348, and N.D. "The Long Waves in Economic Life", *Review*, 1979, 2, pp. 519-562, and, C. Chase-Dunn, "Comparative Research on World-System Characteristics," *International Studies Quarterly*, 23, (December 1979), pp. 601-623.

19 - Goldstein, *op.cit.*, Chapters 2 and 3.

20 - *Ibid.*, Chapters 5 and 6.

21 - *Ibid.*, pp. 8-10.